

## سرگذشت مبارز کلاس هفتمی

نام: مرادی زهرایی  
شهرک: فرهنگیان

نام: کبری  
مردانی زهرایی



دغدغه آنها در روزهای انقلاب، پیروزی اسلام و سرلوحه رفتارشان، سخنان ناب رهبری بود که باعث شد کبری مرادی زهرایی هم پا به سنگر مبارزه بگذارد و با ساری نترس همدوش مردان برای پیروزی انقلاب مبارزه و ایستادگی کند. کبری در بحبوحه انقلاب، دانش آموز کلاس هفتم بود، اما باورها و افکارش تحت تأثیر انقلابیون آن روزگار، از او مبارز انقلابی ساخت. کبری مرادی، خاطرات روزهای آتش و خون را مرور می‌کند و درباره آن روزهای می‌گوید: «همه نسبت به عملکرد شاه منتقد بودند. آن زمان در همه تظاهرات‌های مردمی شرکت می‌کردم. چندین بار به دلیل روسری و چادری که همیشه بر سر داشتم از کلاس اخراج شدم.» زندگی در اوضاع سخت و محدودیت‌های آن دوره نه تنها او را از اهدافش دور نکرد، بلکه عطشش را برای آشنایی با مباحث دینی و حفظ آن بیشتر کرد: «همان روزها قرائت قرآن را با صوت و لحن کامل فرا گرفتم و از دوره راهنمایی، تدریس قرآن به کودکان را در خانه و مسجد محله شروع کردم. پیروزی انقلاب اسلامی اعتقادات مذهبی ام را عمیق‌تر کرد.»

او خواهر ۲ شهید دفاع مقدس است و بعد از پیروزی انقلاب هم دست از جهاد و مبارزه برنداشت و راهی جبهه حق علیه باطل شد. او در این باره می‌گوید: «دوره‌های کمک‌های اولیه و تیراندازی با اسلحه را در پایگاه بسیج گذراندم و با آغاز جنگ، یک‌ماه در دوره فشرده کمک‌های اولیه در بیمارستان آموزشی شرکت کردم. با حضور ۴ ماهه در بیمارستان شریعتی با فعالیت همه بخش‌های بیمارستان آشنا شدم و بعد از شکل‌گیری ستاد رسیدگی به وضع مصدومان و مجروحان جنگ در وزارت بهداشت و درمان، نخستین بار هم‌زمان با عملیات فتح‌المبین در عید نوروز به اردوگاه‌های نای الیگودرز در استان لرستان و پشت جبهه اعزام شدم تا فعالیت‌م را به‌عنوان امدادگر در یک بیمارستان صحرایی شروع کنم.» او در روزهای جنگ تحصیلی ۱۱ بار در مناطق عملیاتی مختلف جنوب و غرب، هر بار به مدت حداقل ۲۰ روز حضور داشت و حتی وقتی به تهران برمی‌گشت بیکار نمی‌ماند و در بیمارستان‌هایی همچون لقمان حکیم و شماره ۲ به فعالیتش ادامه می‌داد. مرادی بعد از گذشت این سال‌ها هنوز هم مشغول جهاد و کمک به نیازمندان محلی است.

## مغازهای که مقرر انقلابیون شد

محدوده خیابان پیروزی یکی از نقاط پرسر و صدای تهران در بهمن ۱۳۵۷ بود. خیلی‌ها معتقدند که بعد از تصرف پادگان‌های نظامی این محدوده توسط مردم و پیوستن افسران ارتش به صف انقلابیون، انقلاب در آستانه پیروزی قرار گرفت. زنان انقلابی خیابان پیروزی نقش پررنگی در این معادلات ایفا کردند و در صف اول مبارزه با رژیم پهلوی بودند. در آن روزهای پرتلاطم، گروهی از زنان انقلابی محدوده چهارراه کوکاکولا با تأسیس گروهی، مبارزه علیه رژیم پهلوی را شروع کردند و فعالیت‌های آنها تا پیروزی انقلاب و ورود امام به کشور ادامه پیدا کرد. عبدالله قربانی، فرزند یکی از اعضای گروه زنان انقلابی در این باره می‌گوید: «گروه بیت‌الزهر(س) توسط ۱۰ نفر از زنان انقلابی خیابان ۲۱ متری دهقان تشکیل شد. خانم شکاری، مدیر گروه بود که در سال‌های قبل از انقلاب، به‌طور پنهانی جلساتی برای حمایت از جریان انقلاب برگزار می‌کرد. در همان جلسات قول و قرارهای حضور در راهپیمایی گذاشته می‌شد و بخش‌نوارهای سخنرانی امام (ره) و توزیع اعلامیه‌های امام (ره) هم جزو فعالیت‌های اصلی آنها بود.» فعالیت گروه بیت‌الزهر(س) با پیروزی انقلاب متوقف نشد و زنان انقلابی محله دهقان



در سنگر جدیدی به فعالیت‌شان ادامه دادند و در سال‌های دفاع مقدس حامی معنوی رزمندگان ایرانی بودند. قربانی در این باره می‌گوید: «با شروع دفاع مقدس، زنان انقلابی گروه بیت‌الزهر(س) دور هم جمع شدند و به حمایت از رزمندگان پرداختند. در آن سال‌ها شور عجیبی در محله ما ایجاد شده بود. آقای تقوی، همسر یکی از اعضای گروه بیت‌الزهر(س) مغازه دودهنه‌اش را در اختیار زنان انقلابی محله قرار داده بود و همین مغازه به پایگاه کمک‌رسانی شرق تهران به جبهه‌های جنوب تبدیل شد. این گروه از سال ۱۳۴۰ و هم‌زمان با شروع نهضت امام تشکیل شد و با احتساب سال‌های دفاع مقدس قریب به ۳۰ سال دوام داشت. زنان انقلابی محله دهقان در مغازه آقای تقوی ۳ نوع فعالیت را برای خودشان تعریف کرده بودند. یکی از کارها این بود که درآمد حاصل از کسب و کارهایی مثل پخت‌وپز و تولید مانتو را به جبهه ارسال می‌کردند. فعالیت دومشان این بود که برای رزمندگان لباس می‌بافتند و دست‌های هم در جمع‌آوری کمک‌های مردمی و انتقال کمک‌ها به جبهه داشتند.»

## اعلامیه را که دیدم تنم لرزید

گذاشتم. خدارحمش کند، او هم مثل فرامرز کارهای مبارزاتی می‌کرد. او هم کلی از امام (ره) و آمدنش و تغییر وضعیت در ایران حرف زد؛ آنقدر که خودم هم شدم یکی از مبارزان انقلابی و در کوچه‌پسکوچه‌ها اعلامیه می‌چسباندیم. فرامرز یک دسته اعلامیه چسب به من می‌داد و من هم هر جا خلوت بود اعلامیه‌ها را به در و دیوار می‌چسباندیم؛ از خیابان مالک‌اشتر گرفته تا امام خمینی (سپه سابق)؛ کوچه خودمان هم که قدیم‌ها به رضابندری معروف بود، یا توتوق اصلی بود. اما با همه احتیاط‌کاری‌ها، همسایه‌ها کار دست فضا خانم و پسرش می‌دهند؛ به نحوی که ما چراغی که ما چراغی بودیم و ما چراغی بودیم می‌کنند: «آن زمان دوتا از همسایه‌های دیوار به دیوار ما را تشریح کردند و رفت. یک روز دیدم آقای قوی هیکل جلوی در خانه‌مان ایستاده است. فهمیدم ساواک پسر را شناسایی کرده است. دختر کوچکم را که آن زمان تازه نشستن یاد گرفته بود بغل کردم و از خانه بیرون رفتم.»

بی‌تفاوت از کنار مرد ساواکی رد شدم و از تلفن همگانی به محل کار پسر در اداره کشاورزی زنگ زدم و گفتم خانه نیا، برو خانه پدرم. خانه پدرم در محله نیروی هوایی بود. چند روز آنجا بودیم تا اوضاع آرام شد. فرامرز اما روز ۲۱ بهمن سال ۱۳۵۷ هنگام آزادسازی پادگان حر (باغشاه) به شهادت رسید. بانو اسماعیلی را در باره آخرین خداحافظی با پسرش می‌گوید: «صبح زود فرامرز از خواب بیدار شد و گفت

مادر من امروز راهی باغشاه می‌شوم. امیدوارم همان اتفاقی که دوست دارم نصیبم شود. بند دلم پاره شد اما به روی خودم نیآوردم. هر چه کردم سر فرامرز را گرم کنم تا از خانه بیرون نرود، نشد. رفت و به شهادت رسید و ۲۲ بهمن در قطعه ۲۱ بهشت زهرا(س) به خاک سپرده شد. فرامرز جزو نخستین شهدای این قطعه بود.»



«فرامرز می‌رفت توی اتاق و در را قفل می‌کرد. مادر بودم و دل نگران این رفتار. چندبار خواستم ماجرا را جدی بگیرم و به رویش نیآورم اما دلم طاقت نیارود. مشکوک شدم. یک روز که خانه نبود رفتم سرویس‌ایش و همه جا را گشتم تا اینکه از جیبش اعلامیه امام خمینی را بیرون آوردم و دست و دلم لرزید...» فضا اسماعیلی را، مادر شهید فرامرز اسماعیلی را (فلفلیان) از شهدای انقلاب اسلامی، با ذکر این خاطره گریزی می‌زند به شروع فعالیت‌های انقلابی‌اش می‌گوید: «اعلامیه امام (ره) را که در جیب پسرم دیدم ترسیدم. نگرانش شدم و گفتم این بچه جانم را از دست می‌دهد. وقتی به خانه آمد با او کلی صحبت کردم. گفتم فرامرز کار خطرناکی انجام دادی.»

چرا اعلامیه امام (ره) را در اتاق نگه می‌داری؟ گفت امام (ره) به ایران برمی‌گردد و همه چیز درست می‌شود و من شهید می‌شوم و به آرزویم می‌رسم. ماجرا را به برادرم که با فرامرز نزدیک‌تر بود در میان



نام: فضا اسماعیلی را

موقعیت: محله مرتضوی